حسین نجات گفته بهزاد نبوی جزو کسانی بود که مارکسیستها را نجس می‌دانست اما هیچ‌گاه تفکراتش از شریعتی و جریان روشنفکری لیبرال فاصله نگرفت.

جانشین سازمان اطلاعات سپاه پاسداران اعلام کرد؛



سردار حسین نجات شخصیتی است که بعد از حکم امام(ره) مبنی بر عدم حضور نیروهای نظامی در احزاب سیاسی، از فعالیت‌های سیاسی کناره گرفت و سالهای سال در سپاه پاسداران در مسئولیت‌های مختلف خدمت کرد. سوابق نظامی این سردار باسابقه سپاه نیز پر از مسئولیت‌های گوناگون است؛ از جانشینی ریاست ستاد مشترک سپاه و فرماندهی قرارگاه ثارا تا فرماندهی سپاه ولی امر و جانشینی سازمان اطلاعات سپاه پاسداران بخشی از کارنامه وی است.

به گزارش اسپادانا خبر ، وی در گفت و گویی به بیان نظرات خود درخصوص آیتا راستی، سازمان مجاهدین انقلاب و ... پرداخته است.

در ادامه گزیده اظهارات سردار حسین نجات با تسنیم را می‌خوانید:

*گروههایی که سازمان مجاهدین را در سال 58 تشکیل دادند، 2 وجه مشترک با هم داشتند. اولین وجه آنها این بود که همه رهبری امام خمینی (ره) را قبول داشتند. دومین وجه این بود که همه آنها با مشی مارکسیستی مجاهدین خلق مخالف بودند یعنی هم با رویه و هم با برنامه‌ها و هم با مشی آنها مبنی بر نزدیکی به تفکرات مارکسیستی، مخالف بودند. بعضی از این گروه‌ها مانند گروه توحیدی صف و منصورون هم ولایت فقیه را قبول داشتند هم از اجتهاد و تقلید درک و فهم درستی داشتند. بعضی از این گروهها و به طور مشخص "امت واحده‌ای‌ها"، بعضی از مباحثی مانند ولایت فقیه را نه اینکه قبول نداشته باشند ولی برای آنها جا نیفتاده بود که بحث ولایت فقیه و تقلید کردن چه معنا و مفهومی دارد.

*در یکی از ملاقاتهایی که تعدادی اعضای مرکزیت سازمان با حضرت امام داشتند و آقای ذوالقدر و بهزاد نبوی بودند، این مطلب با ایشان مطرح می‌شود. یکی از اعضا در همان جلسه به ایشان می‌گوید که البته آقای راستی با گروههایی چون منصورون پیشتر در ارتباط بوده و گزینه مناسبی است.امام نیز در واکنش می‌گویند که همین آقای راستی گزینه خوبی برای نمایندگی من در سازمان است.بعضی از آقایان که احساس می‌کردند وجهه فقهی آقای راستی به وجهه سیاسی او غلبه دارد، به امام پیشنهاد دادند که آقای راستی نماینده امام در مسائل فقهی و امور ایدئولوژیک باشد و در امور سیاسی فرد دیگری معرفی شود. امام فرمودند که نیازی به این کار نیست و خود آقای راستی کفایت می‌کند، البته گفتند که اگر خود آقای راستی در امور سیاسی در یک مسئله‌ای سوالی داشته باشد، از خود من سوال خواهد کرد و بحث نماینده سیاسی با هوشیاری امام منتفی شد. روند سازمان اینگونه بود که هر هفته یا دو هفته یک بار شورای اجرایی سازمان که 5 نفر بودند به خدمت آقای راستی در قم می‌رسیدند و مصوبات جلسات شورای اجرایی و بیانیه‌های صادره از سوی کمیته سیاسی سازمان را به اطلاع ایشان می‌رساندند. آقای راستی نیز نظرات خود را منتقل می‌کردند.
ما در سازمان یک شورای مرکزی داشتیم که متشکل از 15 نفر بود و یک شورای اجرایی که مسئول این شورا آقای صادق نوروزی بود و آقای باقر تحویل‌زاده هم عضو شورای اجرایی بودند.شورای مرکزی سازمان امکان داشت که هر روز یا یک روز

در میان، جلسه داشته باشند و انتخاب اعضای این شورای 15 نفره با رای تمامی اعضا اعم از اعضای شهرستانها صورت می‌گرفت. آن 15 نفر شامل آقایان بهزاد نبوی، صادق نوروزی، آرمین، تاج‌زاده، فدایی، ذوالقدر، الویری، حسن واعظی، محمد رضوی و از یک مقطعی به بعد بنده نیز عضو شورای مرکزی بودم.

*از یک مقطعی آقای راستی احساس کردند که اعضای سازمان در موضع‌گیری‌ها و بیانیه‌های سیاسی کمی تندروی دارند. خود ایشان برداشتش این بود که به دلیل فاصله گرفتن سازمان از مسائل دینی این اتفاق افتاده و تصمیم گرفتند که بیشتر وقت بگذارند و امور سازمان را زیر نظر بگیرند که این موضوع نیز باعث شد که در درستی یا نادرستی اقدامات و مواضع سازمان نظرات خود را بیان کنند که این روند کم کم با مقاومت تعدادی از اعضاء سازمان مواجه شد.ایشان در یکی دو جلسه از جلسات سازمان که از صبح تا بعد از ظهر برگزار می‌شد، حضور پیدا کرد و از اعضا خواستند که هر شخصی در 3 دقیقه نظرات خود را در جلسه بیان کند. پس از آن جلسه معلوم شد که در داخل سازمان و میان اعضا اختلاف نظرات جدی وجود دارد و اعضا انتقاداتی جدی نسبت به برخی رویه‌ها و اقدامات سازمان ابراز کردند. ایشان پس از این جلسات رهنمودهای کلی را ارائه دادند که ما احساس می‌کردیم پس از آن تقریباً تنش‌ها منتفی می‌شود ولی اختلافات ادامه پیدا کرد.اعضای چپ سازمان در حدود وظایف آقای راستی در سازمان تشکیک کردند و گفتند ایشان نماینده است و نماینده باید تنها نظارت کند و حق دخالت در امور سازمان را ندارد. آقای راستی ولی نظرش این بود که وظیفه من این است که اگر جایی دیدم انحرافی ایجاد شد، جلو آن را بگیرم و مثلاً چنین کاری را انجام بدهید و چنان کاری را انجام ندهید. این موضوع باعث شد، بهزاد نبوی در یکی از جلساتی که هیأت دولت خدمت امام می‌رسید روی نحوه حضور آیت‌ا راستی مطالبی خدمت امام ارائه کند.

پس از آن، در جلسه‌ای که آقای راستی با حضرت امام داشتند، به ایشان درباره دخالت‌هایی که در امور سازمان انجام می‌داد صحبت کرده و گفته بود که عده‌ای از این دخالتها ناراضی هستند و معتقدند نماینده امام باید نظارت کند نه دخالت. امام در جواب ایشان گفته بودند که اگر نظرات ناظر نافذ نباشد که نظارت معنی نمی‌دهد. ایشان همچنین در ادامه به آقای راستی فرمودند که شما همین رویه را ادامه بدهید و با قوت بیشتر نظارت کنید. پس از مدتی که اختلافات علنی‌تر شد، اعضای مخالف با حضور آقای راستی که 18 نفر بودند در دی 61 از سازمان استعفا دادند.همان 18 نفر بودند و و هرکس که گفته 37 نفر حرف درستی نزده و اسامی این افراد نیز کاملا مشخص است و به شکل رسمی امضا کردند. این که می‌گویند 37 نفر ممکن است بعضی هواداران را هم بعداً اضافه کرده باشند اما آن نامه‌ای که امضاء شد، اسامی 18 نفر ذکر شده بود.

*امام هم سال 60 در پیامی فرمودند افرادی که عضو احزاب و سازمان‌های سیاسی هستند نباید در عضویت نیروهای مسلح باشند و یکی از این دو را باید انتخاب کنند. بعضی از افراد مانند آقایان ذوالقدر، بروجردی، حمیدزاده، محسن رضایی و بنده که برخی‌هایمان از اعضای اصلی سازمان بودیم از سازمان استعفا دادیم. پس از این اتفاق آقای راستی از بین قدیمی‌های باقی‌مانده 7 نفر را به عنوان اعضای شورای اجرایی جدید انتخاب کردند که عناصر مهم آنها آقایان بصیرزاده، فدایی، روح الامینی، علی‌عسگری، فیاض مجتهدی، ا وردی به عنوان اعضای هیئت اجرایی انتخاب شدند.بعدها تعدادی از آنها مانند آقایان فدایی و صراف پور به جبهه رفته و قرارگاه صراط را راه انداختند که وظیفه حمل و نقل لجستیکی در بخش‌های مهندسی بود. سال 65 نیز خود سازمان به این نتیجه رسید که جنگ اولویت دارد و آقای راستی خدمت امام رسیدند و گفتند که اعضا اعتقاد دارند که در این برهه جنگ اولویت دارد و خودشان استعفاء داده و درخواست انحلال سازمان را دادند که امام نیز با این درخواست‌ها موافقت کردند.
بهزاد نبوی جزو کسانی بود که مارکسیستها را نجس می‌دانست؛ حالا ممکن است شخص بهزاد یک رگه‌های از گرایش به گروههای مارکسیستی قبل از انقلاب داشته باشد ولی افرادی چون صادق نوروزی و پرویز قدیانی که در زندان بودند، اینگونه نبودند.محمد سلامتی یک شخصیت خاصی داشت و خود را مرجع علمی می‌دانست و اصلا اعتقادی به ولایت فقیه و تقلید کردن نداشت. حتی کتابی به نام پنج اصل نوشته بود و به طور کلی نه حوزه و نه بحث اجتهاد را قبول نداشت.

*شخصی مانند آرمین هیچ‌گاه تفکراتش از شریعتی و جریان روشنفکری لیبرال فاصله نگرفت. البته عقیده خود را خیلی اصلاح کرد. مثلا خیلی از مبانی فکری و مطالعاتی شهید مطهری را پذیرفته بود ولی اعتقاد من درباره این گروه از اعضا این است که اینها نتوانستند از مبانی روشنفکری لیبرالی فاصله بگیرند. همانطور که ایراد مجاهدین خلق این بود که خود را مفسر قرآن می‌دانستند و خودشان را فقیه می‌دانستند ولی سواد تخصصی آنرا نداشتند این بحث در بین عقلا خیلی روشن است که حتی وقتی کسی می‌خواهد پزشک شود باید 7،8 سالی دروس مربوط به پزشکی را به دقت خوانده و در این حوزه صاحب نظر شود. حالا آیا کسی که دیپلم گرفته و مدتی هم پرستار بوده باشد، می‌تواند تجویز پزشکی کند و آیا مردم تجویز او را قبول می‌کنند؟ به همین منوال در اسلام نیز برای تشخیص حرام یا حلال بودن یک چیز و اظهارنظر در مورد احادیث و آیات قرآن باید به دروس فقهی تسلط داشته باشید... بنابراین وقتی ما ولایت فقیه و حکومت اسلامی را قبول کردیم باید از رویه اداره کشور در حکومت‌های غربی فاصله بگیریم.
*شما وقتی هفته‌نامه "عصر ما"(ارگان سازمان منحله مجاهدین انقلاب) را از زمان تاسیس در سال 71 تا زمان بسته شدنش می‌خوانید به راحتی درک می‌کنید که محتوای اصلی آن مبانی لیبرال دموکراسی و عدم اعتقاد به ولایت فقیه و عدم اعتقاد به حکومت دینی است. دقیقا مشکلی که ما با حزب مشارکت داشتیم در همین مبانی بود. حزب مشارکت دقیقا مشابه با سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی مبانی ولایت فقیه را قبول نداشت. ما حرفمان با آنها این نیست که آقای راستی را قبول نداشتند که نداشتند؛ مشکل ما با آنها این است که اینها مبانی امام و حوزه را قبول نداشتند.

*آقای راستی چند خصوصیت بارز داشته است. یکی از خصوصیات این بود که ایشان مجتهد مسلم بود. مجتهدی که تمام علمای حوزه او را قبول دارند. از آیت‌ا سبحانی گرفته تا آیت‌ا گلپایگانی و آیت‌ا مکارم ایشان را قبول داشتند. دوم این که ایشان عضو شورای استفتا حضرت امام بود. یعنی اگر کسی می‌خواست درباره فتوای امام سوال کند باید به ایشان مراجعه می‌کرد. آقای منتظری هنگامی که می‌خواست کتاب ولایت فقیه را بنویسد 3،4 نفر از علمای حوزه را طرف مشورت خود قرار داد که یکی از آنها آقای راستی بود و نفرات دیگر حضرات آیات سید جعفر کریمی، امامی و آیت‌ا احمدی میانجی بودند.ایشان

همچنین مدتی رئیس مدیریت حوزه علمیه قم بود. یعنی همه مراجع اجتهاد و خبرویت ایشان را قبول داشتند. خصویت بارز دیگری که ایشان داشت این بود که پیرو صدیق امام بود.
* از خصوصیات برجسته آیت ا راستی کاشانی روحیه انقلابی او بود. وقتی که امام به ترکیه تبعید شدند و پس از آن از ترکیه به نجف رفتند، در آن زمان آقای راستی درس خارج می‌دادند و امام نیز همزمان در نجف درس خارج را شروع کردند. در همان زمان آقای راستی و مدنی اعتقاد داشتند حضرت امام که در راس چنین نهضتی قرار دارند، نباید در نجف تنها باشند و درس خودشان را تعطیل می‌کنند و به شاگردان خود می‌گویند که به درس امام در نجف بروند. این حرکت آقای راستی و آیتا مدنی بسیار ارزشمند بود که کلاس خارج خود را تعطیل کنند و طلاب را راهی درس خارج امام کنند و این به ثبات جایگاه علمی امام افزود. ایشان خودش می‌گفت که پس از مدتی برای احترام به حضرت امام شخصا پای درس خارج ایشان حضور پیدا کردم و در یک مورد ظاهراً حاج آقا مصطفی به ایشان می‌گوید که شما با درجه علمی‌تان نیازی به حضور در این جلسات ندارید ایشان میگوید مباحثی که امام در جلسه خارج فقه خودشان بیان می‌کنند در کلاسهای که در دوران طلبگی داشته، نبوده است و من از درس ایشان استفاده می‌نمایم.بنده به شخصه از سال 55 با آقای راستی آشنا شدم. در آن زمان ما دانشجویان ضد رژیم بودیم و مرتبط با گروه سیاسی منصورون بودیم که بخشی از اعضای آن اقدامات مسلحانه نیز انجام می دادند. به قم می‌رفتیم و از ایشان درس اخلاق می‌گرفتیم و در همان زمان ایشان مروج تفکرات امام بودند. حتی آیتا شرعی که یک پای دفاع از تمام گروههای مسلح بود ،مسائل فقهی‌اش را از آقای راستی به عنوان نماینده امام می‌پرسید.

*انقلاب که پیروز شد یکی از افراد اصلی که در مبارزه با جریانهای انحرافی حضور فعال داشت، شخص آقای راستی بود و از آنجا که ایشان با مشی افرادی چون مهدی هاشمی معدوم و همفکرانش مخالف بوده این افراد همواره درس اخلاق ایشان را بر هم می‌زدند و اوج بصیرت ایشان آنجا بود که از همان زمان بیت آیتا منتظری را منحرف می‌دانستند و چندین بار در رابطه با انحرافات بیت ایشان با آقای منتظری صحبت کرده بودند.خیلی از آقایانی که ادعای سیاسی بودن و بصیرت می‌کنند آن موقع این انحراف عمیق در دفتر آقای منتظری را قبول نداشتند و ایشان را متهم به مخالفت با آقای منتظری می‌کردند.البته افرادی چون "صادق نوروزی" اذعان می‌کرد که از نظر بینش سیاسی آقای راستی به نسبت مرحوم منتظری برتری دارد.
*این نکته را باید اشاره کرد که یکی از نقاط اختلاف، بر سر بند ج بود. آن زمان قانونی تصویب شد تحت عنوان تقسیم اراضی که در "بند ج" این قانون حاوی مباحثی بود که تصمیم‌گیری راجع به این مورد را امام برعهده آیتا مشکینی و منتظری گذاشتند. در بند ج این قانون آمده بود که ستاد مربوطه می‌توانستند از کسانی که بیش از یک مقدار مشخص زمین دارند، زمین اضافی را از او بگیرند و به کشاورزان برای کارهای کشاورزی بدهند. آیتا گلپایگانی، آیتا مرعشی و یکی دیگر از مراجع درباره این قانون موضع منفی گرفتند و به امام نامه نوشتند که به این بند ایراد دارند.آقای راستی ولی به امام می‌گفت که آقایان مراجع به اصل قانون ایراد دارند نه به نحوه اجرا چون با این موافق نیستند، بهتر است کل قانون اجرا نشود ولی مخالفان آقای راستی می‌گفتند که او با بند ج مشکل دارد که در مسیر اجرای این قانون سنگ‌اندازی می‌کند که این موضوع واقعیت نداشت.امام چون موافق کل طرح بودند اینطور گفتند که بروید و این مراجع را راضی کنید و اگر راضی نشدند این بند را اجرا نکنید. ستاد واگذاری زمین معتقد بود که آقایان مراجع به نحوه اجرا ایراد دارند در صورتی‌که امام فرمودند که آقایان به اصل بند ج، ایراد دارند. آقای راستی هم می‌گفت که آقایان مراجع به اصل قانون ایراد دارند نه به نحوه اجرا و چون با این موافق نیستند بهتر است "بند ج" اجرا نشود ولی مخالفان آقای راستی می‌گفتند که او با بند ج مشکل دارد که در مسیر اجرای این قانون سنگ‌اندازی کند و این موضوع واقعیت نداشت. از طرفی این طیف از اعضای سازمان از همان اول با مالکیت خصوصی مخالف بودند و تحت جو مارکسیستی آن مقطع اینکه شخصی مثلا کارخانه شخصی داشته باشد، مخالف بودند. ولی آقای راستی نظرش این بود که اگر شخصی مالی را از راه حلال کسب کرده باشد بهتر است که آن مال دست او باشد. یک کارخانه‌دار می‌تواند 100 نفر را سر کار ببرد و روش مارکسیستها که نمی‌گذاشتند افرادی واحدهای تولیدی راه‌اندازی کنند باعث می‌شود که اشتغالی نیز ایجاد نشود. حالا همین‌هایی که آن روزها تحت تفکرات مارکسیستی با اموال و دارایی‌های خصوصی مخالف بودند در زمان آقای هاشمی طرفدار واگذاری کل اقتصاد به بخش خصوصی شدند که با این موضع نیز رهبری مخالف بودند که به شکل بی برنامه تمام واحدهای بزرگ را به بخش خصوصی واگذار شود.بنابراین موقعی که شخصی به مبانی فقهی آشنایی نداشته باشد اینگونه دچار تناقض در رفتار می‌شود. اختلاف اصلی ما با این آقایان(طیف چپ سازمان) این بود که می‌گفتیم شما مبانی شرعی و فقهی و روش اجتهاد را قبول ندارید. دوم اینکه امام را از بعد سیاسی قبول دارید و به مبانی ایشان پایبند نیستید.

*اینها تا آخرین لحظه که آقای راستی با جریانات انحرافی برخورد داشتند، با آقای راستی مخالفت می‌کردند. ایشان با جریان میرحسین موسوی از ابتدا مخالف بود. در زمان ریاست جمهوری آقای هاشمی با برخی از تصمیمات او که منجر به تساهل فرهنگی می‌شد، مخالف بود. با دولت آقای خاتمی به خاطر اینکه اینها در مباحث فرهنگی مشی لیبرال دموکراسی را رواج می‌دادند، مخالف بودند. بنابراین معلوم می‌شود که ایشان صاحب بصیرتی است که این انحرافات را به خوبی درک می‌کرده و در برابر آنها موضع‌گیری می‌کرده است.
پس ادعایی که برخی از چپ‌ها ابراز می‌کنند که مرحوم آقای راستی با آنها در این اواخر همراه شده بودو از مواضع گذشته خود دست کشیده بود از کجا ناشی می‌شود؟

این مسئله از زمانی بود که ایشان سکته کرد و یک طرف بدن او فلج شد و در تکلم ایشان نیز اثر گذاشت و مصادف شد با دولت آقای احمدی‌نژاد. آیتا راستی در انتخابات سال 84 (بخصوص در مرحله دوم) از آنجا که احمدی‌نژاد را فردی ارزشی می‌دانست او را تایید می‌کرد و به او رای داد. پس از آن اتفاقاتی باعث شد که نظر آقای راستی نسبت به آقای احمدی‌نژاد تغییر کند و در سال 88 به آقای محسن رضایی رای داد.

پس از اینکه ادعا می‌شود ایشان در سال 88 به موسوی رای داده، درست نیست؟

بله درست نیست. ایشان همان زمان هم اعلام کردند که به آقای محسن رضایی رای می‌دهد. ایشان به شدت به ولایت فقیه و

رهبری اعتقاد داشتند. در همین مقطع (انتخابات 88) ایشان همه اطرافیان را دور خود جمع کرد و گفتند که کسی از اطرافیان من حق صحبت علیه آقای احمدی‌نژاد را از جانب من ندارد و درباره او از جانب من چیزی نگویید و صرفاً بگویید رای بنده آقای محسن رضایی است. ایشان معتقد بودند که حرام است که ما کاری انجام دهیم که با نظر رهبری فاصله داشته باشد لذا شما اگر چیزی به نقل از آقای راستی شنیدید که با سخنان رهبری فاصله دارد یا سخنان رهبر معظم انقلاب به درستی به ایشان نرسیده بود یا نقل این اختلاف نظر از پایه کذب است. مقام معظم رهبری نیز به ایشان احترام ویژه‌ای قائل بود. ایشان وقتی منزل آقا روضه برگزار می‌شد، حتما سعی می‌کرد که حتی با ویلچر حضور پیدا کنند ولی این اواخر که با ویلچر هم توان حرکت نداشت، دیگر موفق به حضور در منزل آقا نشدند. به اعتقاد بنده مانند آقای راستی کمتر شخصیتی را داریم که به این شکل ولایت فقیه را درک کرده باشد. ایشان از نظر سنی از آقا بزرگ‌تر بودند و شاید از آقا زودتر مجتهد شده باشند ولی تبعیت از آقا را به خودشان واجب می‌دانستند.کدام یک از آقایانی که می گویند آقای راستی به ما نزدیک شده بود، خود را ملزم به اطاعت از فرامین رهبری می‌دانند؟ اگر واقعا به دنبال مشی رهبری بودند چرا در قضیه فتنه 88 با فتنه‌گران همراهی کردند؟ لذا اگر اینها حرفی دارند چرا در زمان حیات ایشان حرفی نزدند؟

در همین زمینه آقای آرمین در مصاحبه‌ای مدعی شده که مواضع آن زمان آیت‌ا راستی علیه طیف متبوعش به این دلیل بود که طیف راست سازمان(جناح فقاهتی) مدام سراغ ایشان می‌رفت و ایشان را به طیف چپ بدبین کرده بود!

خط مشی و وضعیت ایشان همواره مشخص بود. خب الان که دیر نشده است. آقای آرمین و بهزادنبوی نظرشان را راجع به خطوطی که امام گفتند، مشخص کنند. برای مثال نظرشان را راجع به 10 سرفصل صحبت‌های امام از جمله بحث ولایت فقیه، نشریات و آزادی مطبوعات، تبعیت از رهبری، مسئله فلسطین، رابطه با آمریکا و... بگویند. شما که مدعی هستید ما روی ذهن آقای راستی رفتیم، بیایید نظرتان را با خط امام مقایسه کنید . وقتی از خط امام صحبت می‌کنند بخاطر فریب مخاطب است و گرنه اینها تبعیتی از خط امام نداشتند. خط امام در وصیت نامه سیاسی حضرت امام مشخص است. بیایند در مورد تک تک سرفصل های این وصیت نامه موضع خود را مشخص کنند تا معلوم شود چقدر با امام و خط امام، فاصله دارند. شما که مدعی هستید ما روی ذهن آقای راستی رفتیم، بیایید نظرتان را با خط امام مقایسه کنید. وقتی از خط امام صحبت می‌کنند بخاطر فریب مخاطب است و گرنه اینها تبعیتی از خط امام نداشتند. خط امام در وصیت نامه سیاسی حضرت امام مشخص است. بیایند در مورد تک تک سرفصل های این وصیت نامه موضع خود را مشخص کنند تا معلوم شود چقدر با امام و خط امام فاصله دارند.
آقای آرمین حضورش در بازجویی از گروهک فرقان و بند 209 اوین را نیز منکر می‌شود؟

اولا اینکه کسی که در بند 209 بوده افتخار است چراکه با گروهکی‌ها و تروریست‌ها برخورد کرده است. اگر کسی امروز آن را انکار می‌کند می‌خواهد بگوید من مخالف برخورد با منافقین بودم! البته ما خوشحال می‌شویم که امثال ایشان که کمکی به انقلاب نکردند، صف خود را از انقلابیون جدا کنند لیکن بر خلاف ادعای ایشان اتفاقا ایشان جزو بازجوهای بند 209 بودند حالا اگر پشیمان شده‌اند مربوط به خودشان است.

گویا کتاب معروف ولایت‌فقیه سازمان را شما و آقای ذوالقدر نوشتید؟ طیف چپ سازمان، جناح موافق آیت ا راستی را به فقدان کار فکری در سازمان متهم می‌کند؟

سردار نجات: من و آقای ذوالقدر عضو کمیته ایدئولوژی سازمان بودیم. اصل این کتاب را آقای ذوالقدر براساس مباحثی که بخش عمده‌اش در خدمت آیت‌ا منیرالدین حسینی داشتیم و درباره ولایت‌فقیه صحبت کرده بودند با روش جدید و بحث‌های شهید مطهری تدوین کرد.حالا اینکه به زعم آقایان فکری نبودیم یعنی فکر آنها را قبول نداشتیم(باخنده) و گرنه حداقل سه چهار نفر از ما جزو کمیته ایدئولوژی و کمیته اقتصادی و دفتر سیاسی سازمان بودیم.

منبع/ انتخاب

برچسب ها: سپاه پاسداران [1]
اصلاح طلبان [2]